

رویکردی متفاوت به رفتار سیاسی و اصلاحات ابوالقاسم درگزینی (وزیر سلجوقیان)

اسماعیل حسنزاده

استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا

چکیده

با توجه به نقش کارگزاران در تحولات تاریخی، بازپرداختی نو از رفتار سیاسی آنان برای تبیین تاریخ ایران ضروری است. این الزام زمانی ارزش دوچندان خواهد داشت که شخصیت‌های تحول‌خواه، در عرصه سیاست عملی ارزیابی شوند. ابوالقاسم درگزینی از جمله این کارگزاران است که به دلیل غیبت سنت نقد در تاریخنگاری، گرفتار قضاوت وارونه شده است. درحالی که درباره رفتار سیاسی ایشان، اتفاق نظری در منابع دیده نمی‌شود، سنت تقلید و رونویسی در تاریخنگاری سبب شده است چهره ایشان به عنوان سیاستمداری فاسد و خونریز مطرح شود. حال آنکه با کنارزدن اتهامات غرض‌ورزانه، رفتار سیاسی درگزینی در جهت احیای وحدت و قدرت امپراتوری روبه‌انحطاط سلجوقی خود را نشان خواهد داد.

مقاله حاضر، ضمن نقد نوشته‌های پیشینیان، رفتار سیاسی و اصلاحات درگزینی با رویکردی متفاوت تبیین شده است.

مقدمه : بررسی و نقد منابع

درگزینی یکی از وزیران معروف دوره میانی امپراتوری سلجوقی است که وزارت دو سلطان — محمود و طغرل — را برعهده داشت. او یک بار از سال ۵۱۸ تا ۵۲۱ ق. و بار دوم از سال ۵۲۳ تا ۵۲۸ ق. در مسند وزارت قرار گرفت. شخصیت و رفتار سیاسی درگزینی، چهره‌ای جنجالی از او ساخته و قضاوت درباره‌اش را سخت مشکل کرده است. از این رو، قضاوت‌های متفاوت و متناقضی درباره وی وجود دارد. اغراق‌آمیز نخواهد بود اگر ادعا کنیم در این دوره درباره هیچ‌کدام از نخبگان سیاسی چنین قضاوت‌های آشفته‌ای دیده نمی‌شود. آشفستگی در قضاوت، به وارونه‌نویسی در منابع و به تبع آن در مطالعات تاریخی امروزی منجر شده است. با توجه به نحوه نگرش و موضعگیری منابع درباره رفتار سیاسی و اصلاحات درگزینی، سه دسته منابع را در این راستا می‌توان شناسایی کرد:

دسته اول منابعی است که درباره درگزینی سکوت اختیار کرده، به ذکر نام وی به‌عنوان وزیر بسنده کرده و قضاوت خاصی نکرده‌اند. به نظر می‌رسد سکوت این دسته بیش از آنکه ناشی از نوع نگرش آنها به رفتار سیاسی درگزینی باشد، دستامد شیوه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نویسی آنها است. سردسته این جریان، کتاب *سلجوقنامه* ظهیرالدین نیشابوری (۱۳۳۲: ۵۵-۵۴) است که به تلخیص‌نویسی روی آورده و رفتار سیاسی سلاطین را مد نظر قرارداده است نه نخبگان دیوانی و نظامی را. *راحة الصدور و آية السرور* راوندی (۱۳۶۴: ۲۰۳ و ۲۰۹)، تاریخ گزیده مستوفی

(۱۳۸۱: ۴۵۴)، *روضه‌الصفای* میرخواند (۱۳۸۰: ج ۶، ص ۳۲۳۱)، *المنتظم* ابن جوزی (۱۴۱۲ق: ج ۱۷، ص ۲۷۲) و *جامع‌التواریخ* (بخش آل سلجوق) رشیدالدین همدانی (۱۳۶۲: ۳۵۷)، پیرو نگرش نیشابوری است. البته در کنار اینها منابع فرعی دیگری نیز می‌توان ذکر کرد. این دسته با افزونی یا کاستی‌هایی، رونویسی از *سلجوقنامه* است.

دسته دوم، منابعی است که نگرشی تمجیدآمیز به درگزینی دارند؛ اما از بیان رفتارهای خشونت‌آمیز وی نیز چشم‌پوشی نکرده‌اند. این دسته را می‌توان به سه نوع منابع — تاریخی، وزارت‌نامه‌ها و دیوان شاعران — تقسیم کرد. *زبدة‌التواریخ* صدرالدین حسینی، تنها منبع تاریخی مهم است که نگرشی ستایش‌گونه به درگزینی دارد و می‌نویسد «پس از نظام‌الملک، هیچ‌یک از وزیران سلجوقیان به پایه درگزینی نرسید» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۳۶). در رأس وزارت‌نامه‌ها، *تاریخ‌الوزراء* نجم‌الدین ابوجاء قمی (تألیف ۵۸۴ق.) قرار دارد. قمی کتابش را با وزارت دوم قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی آغاز کرده است (۱۳۶۳: ۲۶-۱) و علی‌رغم مطالعه کتاب انوشروان بن خالد، نگرشی تمجیدآمیز به درگزینی دارد و می‌نویسد: «بعداز قوام‌الدین تا این غایت، هیچ وزیر در تمشیت کار و نفاذ اوامر و نواهی، عدیل او نبود. واسطه‌العقد و پیرایه وزراء بود. در میان دستاران، ماهی بود که از میان ستاره‌ها دربرودند» (همان، ص ۲۶). به نظر می‌رسد قمی بیش از آنکه از منابع تاریخی متأثر باشد، تحت تأثیر شعرای هم‌عصر درگزینی مانند سنایی غزنوی، مسعود کنانی، عمادالدین غزنوی، صارم‌الدین خیره، ابوطاهر خاتونی و دیگران بوده است. باید گفت اشعار مدح‌آمیز سنایی درباره درگزینی، تأثیر زیادی در هموارشدن راه مدح سایر شاعران داشت. پیشگامی قمی در وزارت‌نامه‌نویسی سلجوقیان، تأثیر زیادی در

قضاوت وزارت نامه‌های متأخر گذاشت. البته وزارت نامه‌ها در قضاوتشان درباره درگزینی از کاتب اصفهانی نیز متأثر شده‌اند. از این رو، آنان برخلاف قمی، نگرشی دوجانبه ارائه داده‌اند. نسایم‌الاسحار من لطایم‌الخبار تألیف منشی کرمانی (۱۳۶۴: ۷۶-۷۴)، آثارالوزراء عقیلی (ص ۲۵۶-۲۵۵) و دستورالوزراء خواندمیر (۱۳۵۵: ۲۰۵-۲۰۴)، از جمله وزارت نامه‌هایی است که تحت تأثیر منابع متقدم، در مورد رفتار سیاسی درگزینی موضعگیری کرده‌اند. البته بر این دسته منابع کم‌ارزش‌تر دیگری نیز می‌توان افزود که به‌درازا می‌انجامد.

دسته سوم، منابعی است که درگزینی را تنقید، تکفیر، تفسیق و تکذیب کرده‌اند. در رأس این دسته، کتاب *نفثة المصدور فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور* نوشته انوشروان بن خالد کاشانی و *نصرة الفتره و عصرة الفطره* نوشته عمادالدین کاتب اصفهانی قرار دارد. انوشروان در جایگاه یک رقیب سیاسی، در صدد بدنامی، تنقید و تکذیب درگزینی است. هرچند اثر فارسی وی به دستمان نرسیده و ما از طریق کاتب اصفهانی از آن آگاهیم، همین مقدار نیز نشان می‌دهد که او در قضاوت بی‌طرفی پیشه نکرده و کتابش به توجیه‌نامه رفتار سیاسی خودش تبدیل شده است یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که کاتب اصفهانی تنها نکات منفی آن را در حق درگزینی ذکر کرده و وجوه مثبت بیان‌شده در این اثر را نادیده گرفته است. البته این نیز فرضیه قابل دفاعی نیست. اصل کتاب کاتب اصفهانی نیز جز تلخیصی از آن به‌نام *زبدة النصره و نخبة العصر* در دست نیست و این تلخیص را بنداری اصفهانی به‌انجام رسانده است. منابع کاتب اصفهانی، کتاب انوشروان، مشاهدات و خاطرات شخصی، خاطرات پدرش و یادداشت‌های عمویش عزیزالدین مستوفی است. ایشان نگرشی سراسر بدبینانه درباره درگزینی داشته

است. نگرش بدبینانه وی، برآیند دشمنی خانوادگی و مصایبی است که این خانواده دیوان سالار از سیاست‌های درگزینی متحمل شده است. عزیزالدین - عموی مورخ - به دستور وزیر به قتل رسید، اموالشان مصادره شد و خودشان مجبور به مهاجرت شدند. تصویر وارونه انوشروان و کاتب اصفهانی از شخصیت و رفتار سیاسی درگزینی از یک سو و نبود سنت نقد در تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی از سوی دیگر سبب شد تصویری بسیار تاریک از ایشان در تاریخ ثبت شود. نگرش تمجیدگرایانه به دلیل پیچیده‌شدن در آرایه‌ها و تکلفات ادبی در مقابل نوشته‌های کاتب اصفهانی کم جلوه کرده و در آثار بعدی نیز به دلیل فقدان سنت نقد تغییری در قضاوت پدیدار نشده است. باید افزود که هرچند روی نوشته‌های این دو مورخ باید با احتیاط تأمل کرد، با این همه، بیشترین داده‌های تاریخی ما درباره درگزینی از روی نوشته‌های سراسر غرض‌آلود این دو مورخ است که در سایر منابع نیامده است. از منابع متأخر می‌توان به حبیب‌السیر خواندمیر (۱۳۸۰: ج ۲، ص ۵۱۶ و ۵۲۱) اشاره کرد.

پژوهش‌های جدید مستشرقان همچون لمبتون (۱۳۷۲: ۳۳۲-۳۳۱) و کارلاکلوزنر (۱۳۶۳) نیز به شدت از تصویر وارونه کاتب اصفهانی تأثیر پذیرفته است. باید گفت که در تاریخ‌نگاری غرب، علی‌رغم حضور روش نقد، بر چهره وارونه درگزینی تأکید و پافشاری شده است. به نظر می‌رسد تداوم نگرش بدبینانه مستشرقان بیش از آنکه به دلیل بی‌اهمیتی موضوع باشد، برآیند تکاپوی آنان با انگیزه‌های پیشینی و برای اثبات ویژگی‌های دوران قرون وسطایی است. از نویسندگان شرقی، نذیراحمد - نویسنده هندی و مصحح کتاب مکاتیب سنایی - است که تعلیقات ارزشمندی بر نامه‌های این کتاب نوشته و تحقیقات خوبی درباره درگزینی انجام داده است که

ایشان نیز تصویر مستشرقان را تکرار کرده است (سنایی غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۸۵-۱۴۳، تعلیقات). ارزش این تعلیقات، بااستناد به اشعار مدح‌آمیز شاعران درباره درگزینی، دوچندان شده است. درباره پژوهشگران ایرانی نیز در خوش‌بینانه‌ترین حالت باید گفت که آنان بدون تنقید منابع و مطالعات جدید، تصویر وارونه را تکرار کرده‌اند. در تداوم این نگرش در پژوهش‌های ایرانیان باید به سنت تاریخ‌نگاری عباس اقبال تأکید کرد. او با نوشتن کتاب وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به تداوم این تصویر کمک کرد. این روند در سال‌های اخیر، با انتشار کتاب سلجوقیان نوشته ملیحه ستارزاده (انتشارت سمت) ادامه یافته است. هرچند این اثر با هدف کتاب درسی دانشجویی تألیف شده، به هر حال تداوم بخش نگرش گذشته است. ایشان نیز بدون نقد، اتهامات ده‌گانه کاتب اصفهانی را تکرار کرده است (۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۱۵) که برخی از آنها یا مربوط به شخص درگزینی نیست یا سیاست‌های اصلاحی وی بوده که کاتب اصفهانی آنها را وارونه نشان داده است.

خاستگاه جغرافیایی، مذهبی و اجتماعی درگزینی

درگزینی منسوب به ده انس‌آباد از روستاهای درگزین از توابع ولایت همدان است. درباره بافت مذهبی این مناطق، نظرهای متفاوت و گاه متعارضی وجود دارد. مقدسی معتقد است مردم همدان و شهرهایش، اهل حدیث هستند به جز دینور که خاصی و عامی دارد و گروهی نیز پیرو مذهب سفیان ثوری است (مقدسی، ۱۹۰۶م: ۳۹۵). در گزارش قزوینی صاحب نقض چگونگی حضور شافعیان با گرایش‌های کلامی مشبهی و مجبره نشان داده شده است (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ج ۱، ص ۲۱۴). مستوفی اکثر مردم همدان را معتزله و مشبهه دانسته است (۱۳۶۲: ۷۱)؛

اما مردم درگزین را «شافعی‌مذهب پاک‌اعتقاد و متابع شیخ‌الاسلام شرف‌الدین درگزینی» می‌داند (ص ۷۳). کاتب اصفهانی، اکثر مردم را «گمراه و اباحی‌مذهب» می‌داند که «اکثریت آنها خرم‌دین و پیرو مزدک‌اند. فساد آنها در میان مردم منتشر است» (۱۳۵۶: ۱۴۳). یاقوت حموی نیز همه مردم درگزین را «مزدکیه ملاحده» می‌داند (۱۳۹۹ق: ج ۲، مدخل درگزین). کاتب اصفهانی، با مقدمه‌چینی بالا، بستر لازم را برای تفسیق و تکفیر درگزینی فراهم می‌سازد. تنوع مذاهب و زیست آنان طی سالیان طولانی در کنار هم، نوعی روحیه تساهل‌جویانه پدید می‌آورد که می‌توان درگزینی را نمونه تربیت‌یافته حیات مذهبی آن جامعه دانست. البته نباید اوضاع مذهبی اصفهان را هم که وی اهم تحصیلات خود را در آنجا گذرانده است، نادیده گرفت.

درگزینی از نظر پایگاه خانوادگی، به طبقه فرودست — یعنی کشاورزان — بستگی داشت. با ورود اسلام و ترکان به ایران، ساختار طبقاتی دوره پیش از اسلام از هم پاشید و تحرک اجتماعی عمودی و افقی قابل توجهی پدید آورد. در این میان، تعدادی از افراد مستعد این طبقه، به سلک دیوانیان راه یافتند و به مقامات عالی‌همچون وزارت، استیفاء، انشاء، اشراف، عرض و غیره رسیدند. درگزینی از زمره آنها است.

وفور آب و زمین‌های حاصلخیز همدان، به رشد اقتصاد کشاورزی و باغداری در این منطقه کمک کرده بود. همدان به‌منزله دروازه عراق عرب و نزدیکی آن به آناتولی و اصفهان، تخته‌گاه سلاجقه، در تقویت اقتصاد تجاری و کشاورزی بهره فراوان برده بود که پایتخت دوم سلاطین متأخر سلجوقی درآمد. پدر درگزینی، بنا به گفته منابع، کشاورز بود و حتی در دوران وزارت پسرش نیز به آن کار اشتغال

داشت (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۴۳). اما قراین نشان می‌دهد که او جزء دهقانان متوسط‌الحال بود نه بزرگان فقیر. کاتب اصفهانی با نگرش اشرافی دیوانسالار، خاستگاه اجتماعی درگزینی را تحقیر کرده است. با توجه به اینکه پدر درگزینی امکان تحصیل فرزند خود را در پایتخت فراهم ساخت و با برخی شخصیت‌های بزرگ زمانش، مانند کمال‌الملک سمیرمی، طریق دوستی می‌سپرد و با خاندان سرشناس بنی‌سلمه همدان وصلت خانوادگی برقرار می‌کرد (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۷۹)، که آنچه کاتب اصفهانی در تحقیر درگزینی گفته است، مقرون به صحت نیست. اما بدیهی است ایشان از طبقه دیوانسالار نبوده است.

آشنایی پدر درگزینی با کمال‌الملک سمیرمی — کدخدای گوهر خاتون همسر سلطان — نیز زمینه ورود او را به امور دیوانی مهیا ساخت. پدر سمیرمی نیز کشاورزی (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۲۷) هم‌طبقه پدر درگزینی بود. مشابهت خاستگاه این دو، همکاری آتی آنان را در ساختار قدرت سلجوقی ضروری ساخت؛ آن‌چنان که توانستند بسیاری از موانع را که کارگزاران اشراف‌منش دیوانی سر راهشان قرار می‌دادند، برطرف سازند (همان، ص ۱۲۸-۱۲۶). درگزینی با حمایت سمیرمی و داشتن قدرت تحلیل و تدبیر سیاسی، به مناصبی چون نایب دیوان عرض، طغرای و کدخدایی امیرعلی بارحاجب سلطان محمد و محمود ترقی یافت. اما دسته‌بندی‌های سیاسی بعدی، این دو یار را از هم جدا ساخت (همان، ص ۱۵۲). درگزینی بعدها دقیقاً به همین دلیل از دوست خود عزیزالدین جدا شد و وی را به قتل رساند (قمی، ۱۳۶۳: ۱-۲۷).

درگزینی پس از قدرت‌گرفتن، همچون بسیاری از نخبگان سیاسی، نیازمند نیروسازی برای اقدامات بعدی خود شد. وصلت با خاندان‌های متنفذ مانند

بنی سلمه و گماشتن خویشاوندان خود به مقامات دیوانی، دو راهکار تثبیت و تحکیم پایه‌هایش بود؛ به طوری که پس از قتل درگزینی، چهار تن از این خاندان به مقام وزارت رسید. دو خواهرزاده‌اش (به نام‌های عمادالدین ابوالبرکات درگزینی و شمس‌الدین ابوالنجیب درگزینی) و دو پسرش به نام‌های جلال‌الدین و قوام‌الدین (لقب خود ابوالقاسم نیز قوام‌الدین بود) از آن جمله است (همان، ص ۸۳-۹۳، ۱۴۹-۱۸۴ و ۲۰۹-۲۴۶؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۷۹-۸۹؛ خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۱۹-۲۱۱). باید افزود که شمس‌الدین و جلال‌الدین، هر کدام دو بار به وزارت رسیدند.

ابوالقاسم درگزینی از نظر شخصیتی فردی بخشنده بود. قمی می‌نویسد: «شفقات قوام‌الدین بر اصحاب حاجات، بیشتر از شفقات مادر بود به فرزند. مادر فرزند را شیر آنگه دهد که خواهد. قوام‌الدین پی درخواستی مروت را کار می‌فرمود؛ دریا بود، هم لجه بی‌ساحل، بر یتیمی که رحمت نکردی، آن یتیم در بودی. آسمان بود که آن را آفتاب.» (قمی، ۱۳۶۳: ۱۹). «در فضل و هنر متوسط، شعر پارسی نیکوگفتی فاما سهو و زلل بسیار در مکتوبات و منشآتش بودی.» (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۷۴).

بحران در امپراتوری پیش از وزارت درگزینی

سلطان محمد، یکی از پادشاهان بزرگ سلجوقی است که به تدبیر، کاردانی و دینداری ستوده شده است. وی در *سلجوقنامه* چنین ستوده شده است: «بغایت کریم و خیر و جواد بود و عقیف نفس متقی متورع پارسا، و مکوس و ضرایب از حجاج و تجار بینداخت و هر قصه که به او دادندی، تا آخر تمام بخواندی و به موجب

عدل و انصاف و راستی جواب آن فرمودی.» (نیشابوری، ۱۳۳۲؛ همدانی، ۱۳۶۲:

۳۱۴)

صاحب زبده‌التواریخ نیز او را «نیک‌کردار» و «پیوسته به آبادانی و داد و حفظ بیت‌المال و صدقه سرگرم...درست‌کیش» دانسته است که «با باطنیان و رافضیان کینی تمام داشت.» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

اما مقام وزارت در اواخر عمر سلطان محمد، خواه به دلیل دست‌یافتن افراد نالایق همچون خطیرالملک به این مقام و خواه به دلیل عدم قاطعیت در تصمیم‌گیری سلطان برای انتخاب وزیر جدید (پس از عزل خطیرالملک)، به بحران پیچیده‌ای گرفتار آمد. بحران وزارت، سامان سیاسی امپراتوری را به هم زد. طولانی‌شدن بیماری سلطان، قدرت، اراده، تصمیم‌گیری و قاطعیت در مواقع حساس را از وی سلب کرد و ایشان را به عنصری بی‌اراده در دست نخبگان دیوانی و نظامی بدل ساخت. این امر نیز به تکوین جناح‌بندی‌های سیاسی جدید دامن زد. هرچند تعارض موجود بین نخبگان مختص این دوره نبود بلکه امری دیرپا و ساختاری است، در هر دوره این تعارض ساختاری با شکل و عناصری جدید ترمیم و ظهور پیدا می‌کرد. سلطان برای بیرون‌رفت از بحران وزارت، دستور داد شورایی مرکب از رؤسای دیوان‌ها و امرا برای تعیین وزیر تشکیل شود (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۳۰). اما این شورا به نتیجه قابل توجهی در معرفی وزیر دست نیافت؛ زیرا رقابت جناح‌های موجود بین نخبگان، چنین فرصتی را برای هیچ‌کدام از آنها فراهم نساخت.

سلطان درصدد بود مردی قدرتمند و باتدبیر را به کار گمارد؛ اما این سیاست با منافع جناح‌های مختلف در تعارض و تضاد آشکار قرار داشت. جناح‌ها درهراس

بودند که وزارت در عهده هر جناحی باشد، قدرت به ضرر جناح دیگر رقم خواهد خورد. کاتب اصفهانی با نقل روایتی از پدرش، به انگیزه‌شناسی نخبگان پرداخته و گفته است: «پدرم نقل کرد که صاحبان مقام چون دیدند که سلطان به وزیری علاقه دارد که آیین کشورداری را حفظ کند و در کارهای مهم لایق باشد، ترسیدند که مبادا بر قلدری زورمند و صاحب ایل و قبیله مایل گردد و در نتیجه یا مبتلای کسی شوند که به روزگاران کینه از آنان در دل دارد یا با مقتدری که از زبان حيله‌اش درامان نیستند، سروکار پیدا کنند. پس، این تصمیم را در نظر سلطان تحسین کردند که وزیری از تربیت‌شدگان دارالخلافه بغداد بخواند زیرا بر درگاهش کسی که شایسته این مقام باشد، نیست» (ص ۱۳۲). انتخاب وزیر از خارج از جناح‌های سیاسی موجود، تعادل سیاسی نسبتاً پایدار بین جناح‌ها را استمرار بخشید. وزیر جدید، ربیب‌الدوله پسر ابوشجاع وزیر بود که انوشروان از وی به‌عنوان «بت بی‌خاصیت» یاد می‌کند و انگیزه بزرگان دولت را مزورانه و برای «گذران وقت و به‌سر رسیدن عمر سلطان» یاد می‌کند (همان، ص ۱۳۳)؛ درحالی‌که خودش از تصمیم‌گیران اصلی و از سخنگویان جناح محافظه‌کار در شورای انتخاب وزیر بود (همان، ص ۱۳۱). انوشروان نگاهی انتقادی به گمارش کارگزاران توسط سلطان دارد و می‌گوید: «از اخلاق سلطان بسیار درشگفت و متحیرم. وقتی سگ شکاری انتخاب می‌کند به ریشه و اصل آنها پرسش می‌کند؛ اما چرا در انتخاب دیوانیان و مقامات حکومتی چنین دقتی ندارد.» (همان، ص ۱۱۶).

مرگ سلطان محمد، نقطه عطفی در حاکمیت سلجوقی بود و تجزیه امپراتوری به قسمت شرقی و غربی را در پی داشت. بحران وزارت، دامنه خود را بر کلیت امپراتوری گسترده. ناآگاهی وزیر از جناح‌بندی‌ها، نهاد وزارت را در برون‌رفت از

بحران ناکارآمد نشان داد و به برتری مقام حاجبی — که از نظامیان ترک بود — انجامید. سلطان، امیرعلی بارحاجب را وصی خود معرفی کرد. این امر، پله‌های ترقی درگزینی به قدرت را فراهم کرد. تعارضات موجود سبب شد که برخی از شخصیت‌های باتجربه، راهی تختگاه سنجر شوند. در عراق، کارگزاران قدیمی باتجربه که احتمال مخالفتشان می‌رفت، برکنار شدند یا به‌قتل رسیدند. حتی همسر سوگلی سلطان را به اتهام جادوی سلطان به‌قتل رساندند. کاتب اصفهانی می‌نویسد: «قضا را در این ایام، مردم لایق و باشخصیت مرده بودند. ریسمان مرگ، حلق آنان را فشرده بود و چون برگ‌های پاییزی و پاره‌برهای تابستانی متفرق شده بودند.» (همان، ص ۱۳۳).

کارگزاران به سه جناح تجزیه‌طلب، وحدت‌طلب و عافیت‌طلب (محافظه‌کار) تقسیم شدند. در رأس تجزیه‌طلبان، وزیر، امیرمنکوبرس، امیر قراتکین قصاب و تنی چند از دیوانیان و نظامیان حضور داشتند. آنان به این تحلیل رسیده بودند که با وجود سنجر در شرق، امکان تداوم سلطنت مستقل در غرب امپراتوری مقدور نخواهد بود؛ پس، ضمن ارسال نامه به خان سمرقند جهت حمله غافلگیرانه به قلمرو سنجر، به آماده‌سازی سپاه و تسلیح عراق برای جنگ سنجر پرداختند (همان، ص ۱۳۹). هرچند کاتب اصفهانی به نقل انوشروان این اقدام را به گردن درگزینی انداخته است، تحولات بعدی نشان داد که جناح درگزینی دقیقاً عکس آن رفتار می‌کردند.

در رأس جناح وحدت‌طلب، امیرعلی بارحاجب و ابوالقاسم درگزینی و آق‌سنقر احمدیلی قرار داشتند. این جناح، تلاش‌های گسترده‌ای برای حفظ وحدت امپراتوری انجام دادند (همان، ص ۱۴۶)؛ اما آشکارا توفیقی به‌دست نیاوردند. نتیجه

تلاش‌های جناح تجزیه‌طلب، بروز جنگ سلطانان دو بخش شرقی و غربی (سنجر و محمود) بود که پیامدی جز شکست غرب امپراتوری و پذیرش برتری بخش شرقی نداشت (سال ۵۲۱ق.). وزیر جدید سمیرمی که تنها سه روز پیش از آغاز جنگ به قدرت رسیده بود، رهبری جناح تجزیه‌طلب را برعهده گرفت و رقابت ستیزه‌جویانه را با وحدت‌طلبان به‌ویژه با درگزینی — یار دیرین خود — آغاز کرد. اما درگزینی با حفظ کدخدایی امیرعلی بارحاجب، با حمایت سنجر به ریاست دیوان طغرا و انشاء رسید. حضور سنجر در عراق عجم، به پیروزی موقت وحدت‌طلبان و تصفیة برخی از سرشناسان تجزیه‌طلب انجامید. امیر منکوبرس و امیرقراتکین به‌قتل رسیدند. وزیر که تازه به قدرت رسیده بود، توانست خود را تبرئه کند. قدرت وحدت‌طلبان با بازگشت سنجر به خراسان، به افول گرایید و نشان داد که گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در عراق، پایگاه سیاسی بیشتری داشت. آن‌که در این بحران کسی نظر وی را نمی‌پرسید، سلطان بود. جناح تجزیه‌طلب، قدرت را با حمایت وزیر به‌دست گرفت. «امیر قیصر از امرا جلو افتاد و ترقی کرد و در دولت سلطان از دیگران مقدم شد. همچنین، امیرانی که سوگند به فرمانبرداری از سلطان خورده بودند و میان خود قرار اتحاد و اتفاق داشتند و جانب سلطان را درمقابل عموی سنجر رعایت نموده بودند، مقامشان بالافت.» (همان، ص ۱۵۲). امیرعلی بار حاجب — سردسته جناح وحدت‌طلب — به‌قتل رسید و درگزینی به زندان افتاد. دستگیری و مصادره اموال وابستگان این جناح به‌صورت گسترده آغاز و برای سروسامان‌دادن به این مصادرات، دیوان جدید به‌نام «مفردات» تشکیل شد. در بحبوحه جنگ قدرت بین دو جناح تجزیه‌طلب و وحدت‌طلب، جناح محافظه‌کار شکل گرفت که در رأس آن انوشروان بن خالد کاشانی، شمس‌الملک پسر

نظام‌الملک و عزیزالدین مستوفی قرار داشتند. این جناح در جریان تحولات، بیشتر به تجزیه‌طلبان نزدیک شده بودند. در اثنای این تحولات، جناح چهارمی با رهبری شاهزاده مسعود پسر محمد و حمایت امیرانی چون اتابک جوشبک و دیوانیانی چون اسماعیل طغرای (که نامهٔ تحریک‌آمیز به خان سمرقند علیه سنجر به‌قلم ایشان بود) پدید آمد. بیشتر افراد این جناح را مهره‌های سوخته که در جناح‌های فوق جایی نداشتند، تشکیل می‌دادند. هرچند تکاپوهای سیاسی و نظامی این جناح را تجزیه‌طلبان در سال ۵۱۳ق. سرکوب کردند، واقعیت آن است که این جناح چند سال بعد در تحولات سیاسی نقش‌ساز اصلی شد که نتیجهٔ آن، سلطنت مسعود بود. در طول سیزده سال سلطنت محمود، دو جناح تجزیه‌طلب و محافظه‌کار همکاری نزدیکی با هم داشتند. در حالت برقراری توازن قدرت بین وحدت‌طلبان و تجزیه‌طلبان، جناح محافظه‌کار به قدرت می‌رسید؛ که وزارت شمس‌الملک و انوشروان از آن جمله است.

سمیرمی وزیر با استفادهٔ گسترده از قوهٔ قهریه توانست بحران سیاسی - نظامی ناشی از گسست جناح‌بندی‌ها را رفع کند. اما این پایان ماجرا نبود؛ زیرا پی‌آیند بحران سیاسی - نظامی، شکل‌گیری بحران اقتصادی ناشی از افزایش مالیات‌ها، مصادرهٔ اموال ثروتمندان و بازاریان بود. کاتب اصفهانی به نقل از انوشروان می‌نویسد: «در روزگار سلطنت سلطان محمد، کشور یکپارچه بود و اطراف و شهرهایش از آزمندان مصون بود. چون سلطنت به فرزندش سلطان محمود رسید، این کشور مجتمع را تکه‌تکه کردند و راهی وسیع را تنگ ساختند و برای وی از هر طرف شرکایی در سلطنت قرار دادند و قدرتی مقابلش تراشیدند... چیزی که برای سلطان مانده بود، تمام آن را به اقطاع واگذار کرده بود و درآمد آن کمتر از مخارج

برداشت محصول می‌بود. چون سلطان قلمرو خاصی نداشت، از این رو مأموران مالیات و محصلان عواید نداشت و در نتیجه دیوان مالیات باطل و بیکار بود. تنها کار دیوان، گرفتن و ضبط کردن اموال ثروتمندان و برافروختن آتش فقر و نداری بود». وزیر برای غلبه بر بحران اقتصادی، دیوان مفردات تشکیل داد و بر مالیات‌ها افزود و این نیز به نارضایتی سیاسی و اقتصادی مجدد دامن زد. به دنبال این بحران، وزیر به قتل رسید. کاتب اصفهانی می‌نویسد: «از برخی دکان‌های بازار، مردی به وی درآویخت و چندین کارد به وی زد». بدن نیمه‌جان وزیر را به منزل بردند و مخالفان ضربات نهایی را در آنجا وارد ساختند. اصفهانی برخلاف نیشابوری، این قتل را به اسماعیلیه نسبت نمی‌دهد (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۵۶؛ نیشابوری، ۱۳۳۲). سیر حوادث بعدی و قدرت‌گیری جناح وحدت‌طلب، نگارنده را به این نکته رهنمون می‌سازد که شاید این قتل با تحریکات سنجر و وحدت‌طلبان و به دست ناراضیان سیاست‌های اقتصادی سمیرمی صورت گرفته باشد. قدرت‌گیری شمس‌الملک پسر نظام‌الملک که مواضع محافظه‌کارانه داشت، نشان داد که قدرت جناح تجزیه‌طلب رو به افول است و وحدت‌طلبان با این قتل، برای قبضه قدرت گام برداشته‌اند.

بحران سیاسی ناشی از اشتباهات استراتژیک وزیر جدید، جنگ دیگری را بر پیکر فرسوده حکومت محمود تحمیل کرد و آن لشکرکشی به شروان بود. وزیر برای جبران کسری بودجه دولت، نمی‌توانست همچون سمیرمی بر سیاست مصادره تکیه کند. «به کوچک‌ترین لیاقت هم نه ایستاد ولی به ستم و مصادره هم اقدامی نکرد. درازدستانی که مبادرت بر بردن مال مردم می‌کردند از کار کوتاه نکرد.» (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۶۰). او درصدد بر آمد راه جدیدی برای برون‌رفت از

بحران اقتصادی پیدا کند و آن نیز اتخاذ سیاست‌های تعرض‌آمیز به مناطق پیرامونی و سیاست‌های انقباضی اقتصادی در پرداخت شهریه‌ها و رسوم گذشته بود (همان، ص ۱۶۱؛ قمی، ۱۳۶۳: ۱۶-۱۵). اما برخلاف برآوردهای وزیر، این سیاست‌ها سودی عاید دولت نکرد. اولی به بروز شورش مردمی شروان و شکست نظامی و فسخ قرارداد پرداخت خراج چهل‌هزاردیناری شروانیان انجامید؛ و دومی، نارضایتی اقتصادی مردم را دامن زد (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۶۳-۱۶۱). جناح وحدت‌طلب با استفاده از بحران موجود، تبلیغات گسترده‌ای پیرامون پیامدهای ناگوار سیطره تجزیه‌طلبان و ناکارآمدی جناح محافظه‌کار به‌راه انداخت. در پی بحران سیاسی پدیدآمده، ابوالقاسم درگزینی، که تازه از زندان آزاد و به نیابت دیوان عرض‌نایل شده بود، به مقام وزارت رسید.

وزارت و اصلاحات درگزینی

الف - دور اول وزارت: از ۵۱۸ تا ۵۲۱ ق.

درگزینی با شناخت و درک گسست‌های بنیادین جامعه در عرصه سیاست، اجتماع و دین از یک سو و جایگاه، موقعیت و نقش خود در ساختار سیاسی از سوی دیگر، به اجرای اصلاحات متعدد اقدام کرد. اما محوریت آن، اصلاحات سیاسی بود. او از روش تلفیقی تدریجی و ضربتی (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۰۰) بهره برد. درگزینی برنامه کلی خود مبنی بر حفظ وحدت امپراتوری را در سرلوحه برنامه‌های خود داشت؛ اما با آگاهی از مشکلات فراروی خود، سعی کرد محورهای اساسی اصلاحی دیگر را پنهان سازد و به محض ظهور شرایط مناسب، با بیشترین سرعت به آن مهم می‌پرداخت، طوری که به مخالفان خود فرصت بسیج سیاسی علیه

اصلاحات را نمی‌داد. او به خوبی پی برده بود که موفقیتش درگرو پرداختن جداگانه به محورهای اصلاحات است. وقتی به اصلاحی می‌پرداخت، چنین وانمود می‌کرد که قصد اصلاحات دیگر را ندارد؛ زیرا نه شرایط سیاسی و اجتماعی آمادگی پذیرش اصلاحات همه‌جانبه با روش ضربتی را داشت و نه وی از موقعیت سیاسی خود اطمینان لازم را داشت. از این رو، با درک شرایط، به تعیین اولویت‌ها و گزینش نیازهای ضروری امپراتوری پرداخت و آن ایجاد تعادل و توازن بین نهادهای نظامی و دیوانی بود. این توازن نیز تنها با ایجاد یک مرکزیت سیاسی بسیار مقتدر عملی می‌شد و چنین مرکزیتی نیز جز با تبعیت سلطان سنجر حاصل نمی‌شد، زیرا وی در صحنه سیاست امپراتوری جایگاه و نقش سنت‌های عشیرتی و مسئله شیخوخیت را عملاً تجربه کرده بود و حضور قدرتمندان سلطان سنجر در شرق را عملاً از عوامل اصلی بی‌ثباتی سیاسی در غرب قلمرو می‌دانست. از سوی دیگر، سیطره امیران نظامی سرکش نیز به بی‌ثباتی می‌افزود. حال تنها راه برقراری ثبات، اطاعت از سنجر بود که با استفاده از این سیاست، امکان کنترل نسبی بر امیران نظامی عملی می‌شد.

همچنان‌که اشاره شد، نخستین اقدام اصلاحی درگزینی، درسه سال دور اول وزارت، برقراری مجدد یکپارچگی امپراتوری، و پرکردن شکاف عمیق بی‌اعتمادی پدیدار شده بین دو قسمت شرقی و غربی بود. درگزینی نه تنها در دوران وزارت بلکه از زمان مرگ سلطان محمد به دنبال این آرمان بود؛ و تلاش‌های فزاینده امیرعلی بارحاجب و درگزینی در ایجاد صلح بین محمود و سنجر پس از شکست سال ۵۱۲ق. در این راستا قابل تحلیل است.

پیگیری سیاست یکپارچه‌سازی، مخالفان خود را داشت. این سیاست در داخل امپراتوری، بخشی از نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود در عراق عجم را متضرر می‌ساخت، گسست اجتماعی - سیاسی ناشی از رقابت خراسانی و عراقی را فعال‌تر و عمیق‌تر می‌کرد و بار دیگر سیطره خراسانی را بر مقدرات عراقی‌ها حاکم می‌کرد. (طهماسبی، ۱۳۸۲: ۱۵۸-۱۴۱). چنین امری، نه خوشایند بخشی از خاندان‌های متنفذ، دیوانیان و نظامیان مرکزگرای بود و نه برخی از فرق به‌خصوص شیعیان از اسماعیلی و اثنی‌عشری از آن حمایت می‌کردند؛ زیرا با حاکمیت خراسانی‌ها، تعصب مذهبی و مبارزه با شیعه بار دیگر رونق می‌گرفت. دیوانیان نیز از تبدیل شدن به عنصر دوم در امپراتوری نگران بودند. اما بخش‌های تجاری، از این سیاست حمایت می‌کردند؛ زیرا پیوستگی دو بخش امپراتوری، جریان مبادلات تجاری را تسهیل می‌کرد و قسمتی از فشارهای اقتصادی ناشی از افزایش مالیات‌ها را از دوش آنان برمی‌داشت. به‌نظر می‌رسد قتل سمیرمی در بازار اصفهان، نمونه بارزی از سیاست‌های تجزیه‌طلبان بود؛ همچنین، ایجاد مرکزیت واحد در امپراتوری؛ بخشی از بحران‌ها و بی‌ثباتی سیاسی را رفع می‌کرد و این امر به‌نفع این طبقه بود، به‌ویژه اینکه سیاست تأمین بخشی از مخارج حکومت از طریق حمله به حکومت‌های نیمه‌مستقل پیرامونی و سیاست‌های انقباضی اقتصادی شمس‌الملک وزیر شکست خورده بود (قمی، ۱۳۶۳: ۱۶-۱۵).

در بیرون از قلمرو امپراتوری، خلافت عباسی نیز از مخالفان سیاست یکپارچه‌سازی درگزینی بود. تداوم بحران و فعال شدن گسست‌های امپراتوری، به‌نفع خلافت بود؛ زیرا خلافت با بهره‌گیری از این بحران‌ها، حاکمیت معنوی و دنیوی خود را به‌ضرر سلاطین توسعه می‌بخشید. عباسیان پی برده بودند که

امپراتوری چندپارچه و بحران‌زده بهتر از حکومت یکپارچه و متمرکز با حاکمیت سلطان سنجر قدرتمند است. این تفکر در خلافت، با روی کار آمدن المسترشد بالله که رویکردی فعال‌گرایانه در عرصه سیاست جهان اسلام دنبال می‌کرد، تقویت شده بود. از سوی دیگر، عملی‌شدن وحدت امپراتوری نیز با حفظ روابط حسنه با خلافت و رهاساختن آن به حال خود، امری مشکل بود. گزارش‌هایی که یرنقش زکوی شحنة بغداد از تکاپوهای خلیفه ارسال می‌کرد، نیز خطر خلافت را هم برای سلطان محمود و هم برای جناح وحدت‌طلب گوشزد می‌کرد. ابن اثیر می‌نویسد: «او سلطان محمود را از جانب خلیفه عباسی برحذر داشت و آگاهش ساخت که خلیفه اکنون لشکریانی زیر فرمان دارد و جنگ‌هایی دیده و توانایی و نیرو یافته است. هرگاه محمود به قصد تصرف عراق و ورود به بغداد شتاب نورزد، نیروی خلیفه فزونی گیرد و شماره سپاهیان وی بیشتر شود و بهتر خواهد توانست که از تسلط محمود به عراق جلوگیری کند. بدین ترتیب، اگر سلطان محمود سستی نماید، روزی خواهد رسید که آنچه اکنون به خاک عراق در دست دارد نیز از دستش بیرون خواهد رفت.» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ج ۱۹، ص ۹۱). جناح وحدت‌طلب که تحولات عراق را زیر نظر داشتند و روی کار آمدن المسترشد را گامی در احیای قدرت خلافت ارزیابی می‌کردند، با آزادی امیر عرب دبیس بن صدقه و کمک به او برای بازپس‌گیری قلمرو اجدادیش، جبهه جدیدی پشت‌سر خلافت ایجاد کردند. این تدبیر اکنون در دوره درگزینی به‌ثمر نشسته بود. وقتی خلیفه عزم سلطان را برای ورود به بغداد شنید، سعی کرد با انواع حیل وی را از این کار بازدارد. ابن اثیر می‌نویسد: «خلیفه برای او پیام فرستاد و احوال شهرها و مردم عراق را شرح داد که به علت فتنه‌انگیزی‌های دبیس و فساد لشکریان او در عراق مردم تا چه اندازه دچار

ناتوانی و خواری شده‌اند.» (همان، ص ۹۲). مخالفان رابطه با خلافت، این بهانه‌ها را دلیلی بر صحت گزارش‌های شحنة بغداد دانستند و سلطان را برای لشکرکشی به بغداد مصمم ساختند.

درگیری با خلافت از نظر تبعات سیاسی و اجتماعی برای وحدت‌طلبان کاری آسان نبود؛ زیرا درگزینی به قدرت خلافت عباسی در برانگیزش احساسات مذهبی آگاه بود و از این رو، نمی‌توانست به‌صورت مستقیم به خلافت حمله کند، چرا که هم امپراتوری از شرایط دوران ملکشاه دور شده بود و هم شرایط عالم اسلام با تضعیف‌شدن خلافت فاطمی، به نفع عباسیان دگرگون شده بود. هرچند جای رقیب ایدئولوژیک فاطمی مسلمان را رقیب مسیحی گرفته بود، عباسیان جنگ‌های صلیبی را چندان جدی نمی‌گرفتند. خلافت در وضعیت جدید، سیاست حمایت از شاهزادگان شورشی و رقیب‌تراشی برای سلطنت را به‌عنوان سیاست استراتژیک خود تا سقوط سلجوقیان دنبال کرد. برای سلطنت نیز حفظ روابط حسنه، مستلزم اطاعت از خلافت برای دریافت لواء و منشور بود؛ هرچند که تأیید صوری مشروعیت سلطنت تأثیر زیادی در تحکیم پایه‌های آن نداشت، زیرا سلطان آن را قبلاً از طریق قدرت عریان کسب کرده بود. یعنی خلیفه نیز به این مهم آگاه بود که کسب مشروعیت مبتنی بر زور، از مدت‌ها پیش جای مشروعیت مبتنی بر مذهب را گرفته است. پس کسب قدرت دنیوی، بدون مداخله در سلطنت امکان‌پذیر نبود. چنین سیاستی نیز خوشایند محمود و سنجر نبود. اخلال در فرایند قدرت‌گیری خلافت، سیاست استراتژیک وحدت‌طلبان امپراتوری بود که دست‌کم تا یک دهه بعد هم با موفقیت دنبال شد. کاتب اصفهانی معتقد است: «هرگاه تصور نزدیکی این دو با هم می‌رفت، به عادت شوم وزیر از هم دورتر می‌شدند.» (همان، ص ۱۹۰).

درگزینی برای برون‌رفت از بحران، ناگزیر به اتخاذ سیاست‌های سیال در عرصه سیاست خارجی بود؛ یعنی از یک سو با اعزام سفرای خود به بغداد، وقت‌گذرانی می‌کرد و به سفرای خلافت هم جواب‌های مبهم و سربالا می‌داد و از سوی دیگر، سپاهی برای حمله به بغداد تدارک می‌دید. سیاست سیال وی، درباره مذاهب و فرق درون امپراتوری هم صدق می‌کرد. برآیند چنین سیاستی، سردرگمی مخالفان در اتخاذ تاکتیک‌های مقابله بود. انوشروان که یکی از رقبای سیاسی درگزینی و از باشندگان جناح محافظه‌کار بود، سیاست مذهبی درگزینی را این‌گونه تشریح می‌کند: «انوشروان گفت درگزینی بی‌محابا به گناهان و ریختن خون نیکان دست گشوده بود. گاهی تظاهر به سنی‌گری می‌کرد برای ریختن خون یک سید علوی؛ ایامی داعیه تشیع نشان می‌داد برای کشتن پیشوایان سنی مذهب.» (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۷۸).

پیگیری سیاست فعال در عرصه خارجی، نیازمند پشتوانه مالی بود؛ درحالی که درگزینی وارث یک حکومت ورشکسته اقتصادی و سیاسی بود. او برای تأمین نیازمندی‌های آن، به سان پیشینیان، به مصادره اموال خاندان‌های بزرگ مخالف دست گشود تا هم هزینه جنگ و اصلاحات را تأمین کند و هم توانمندی آنان را در حمایت مالی و سیاسی از تجزیه‌طلبان کاهش دهد. کاتب اصفهانی به این اقدام درگزینی با دیدی انتقادی می‌نگرد و می‌نویسد: «خانواده‌های کهن و بزرگ را جست‌وجو می‌کرد و آنها را از ریشه می‌افکند.» (همان).

درگزینی پس از سامان‌بخشیدن اوضاع داخلی و اعلام تبعیت از سنجر، درصدد برآمد آخرین مشکل یکپارچگی سیاسی یعنی خلافت را عملاً رفع کند و به سیاست خارجی خود شفافیت بخشد. البته هیچ دلیلی وجود ندارد که وی قصد

نابودی اساس خلافت را داشت، بلکه به نظر می رسد احیای قدرت سابق امپراتوری را نیازمند کنترل خلافت می دید؛ یعنی همان سیاستی که در چند دهه بعد نیز سنجر و ملکان عراق آن را فعالانه تعقیب کردند. از این رو، درگزینی در اواخر ۵۲۰ یا اوایل ۵۲۱ق. سلطان را به لشکرکشی به بغداد واداشت (همان، ص ۱۷۹)؛ اما وی به پیروزی مورد نظر دست نیافت. این ناکامی نیز نتیجه قدرت نظامی فوق العاده خلافت نبود (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ج ۱۹، ص ۲۰۲-۲۰۰)؛ بلکه ناشی از عدم اراده و تصمیم گیری سلطان، و رقابت ستیزه جویانه سه جناح تجزیه طلب، محافظه کار و وحدت طلب بود. سلطان در اثنای جنگ مریض شد؛ و مخالفان جنگ این بیماری را ناشی از شومی شورش علیه خلافت نمایانند و سلطان را به عذرخواهی از خلیفه و بازگشت به اصفهان مجبور ساختند.

ناکامی در این لشکرکشی، موقعیت درگزینی را به شدت متزلزل کرد. وی بلافاصله به اتهام سهل انگاری و تعلل و اشکال تراشی در ایجاد روابط حسنه با خلافت عزل شد و به جای او، انوشروان — رقیب و منتقد درگزینی و از باشندگان جناح محافظه کار — به قدرت رسید. در واقع، سلطان وزیر خود را قربانی سیاست شکست خورده درقبال خلافت کرد و کوشید با این تغییر تاکتیکی، تقصیرها را متوجه شخص وزیر سازد. به قتل نرساندن درگزینی نشان داد که محمود از سیاست های درگزینی چندان هم ناراضی نبود. اما سلطان در عرصه سیاست خارجی، برای نشان دادن حسن نیت خود درقبال خلافت، انوشروان را به وزارت برگزید؛ زیرا وی پس از عزل از مقامات دولتی به بغداد رفته و نفوذ زیادی در آنجا به دست آورده بود و چند سال بعد از وزارت سلطان به وزارت خلافت نیز رسید. پیروزی جناح محافظه کار در غرب امپراتوری، موجب خوشحالی خلیفه شد و حتی

شخص خلیفه و رجال دربارش هدایایی به وی ارسال کردند (همان، ص ۱۰۲). اما این تغییر، که نشانه قدرت‌گیری خلیفه در قلمرو سلطنت تعبیر می‌شد، برای سنجر خوشایند نبود. خلیفه با استفاده از موقعیت جدید، دیس را از قلمروش راند و او را مجبور ساخت به دربار سنجر پناهنده شود (همان). نارضایتی سنجر از تحولات بخش غربی و مبهم‌جلوه‌دادن مواضع اخیر محمود در قبال سنجر و سعایت دشمنان خلیفه، زمینه دومین لشکرکشی سنجر به عراق طی یازده سال پس از مرگ محمد را فراهم ساختند. محمود که توان مقابله با سپاه سلطان را در خود نمی‌دید، به استقبال عمویش شتافت و تابعیت خود را بار دیگر نشان داد. سنجر پس از استقرار در ری — تخته‌گاه غربی خود — به عزل و نصب کارگزاران سلطان محمود پرداخت. انوشروان پس از یک سال و چند ماه عزل شد و به جای او بار دیگر درگزینی با اختیارات فزون‌تر به وزارت رسید (ذیحجه ۵۲۲ ق.).

درباره مدیریت درگزینی باید یادآوری شود که صاحب‌نظران اساس رهبری را توان تأثیرگذاری یک فرد بر دیگران می‌دانند. به نظر آنان، فرایند رهبری، تابعی از متغیرهای رهبر، پیروان و شرایط است. رهبر بدون پیرو نمی‌تواند وجود داشته باشد. این روابط، به جهت‌گیری خاص رهبر در برابر نیازهای پیروان و میزان دخیل‌دانستن شرایط در یک فرایند پیچیده بستگی دارد (امیرکبیری، ۱۳۷۷: ۲۹۸-۲۹۵). می‌توان گفت درگزینی همه ویژگی‌های وزیر کارآمد — از جمله هوش، معلومات، استعداد برقراری ارتباط با دیگران، انعطاف‌پذیری، آینده‌نگری، اعتماد به نفس، سخنوری، ریسک‌پذیری، شدت عمل، سخت‌گیری و غیره — را در خود جمع داشت (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۶۹-۷۰ و ۷۴-۷۶؛ قمی، ۱۳۶۳: ۱-۲۷؛ امیرکبیری، ۱۳۷۷: ۲۹۸). او، به‌عنوان یک کارگزار با سابقه، بر این مسئله آگاه بود که

بخشی از نقش وزیر تفویضی است اما بخش دیگر جنبه ایجادی دارد. این دو عرصه، مرزهای ثابت و تغییرناپذیری ندارد بلکه مرزهای نقش تفویضی و ایجادی، متداخل و متقاطع است و با دخیل کردن متغیرهای وضعیتی و شخصیتی می‌توان عرصه یکی را به‌ضرر دیگری توسیع بخشید و عرصه عملی زیادی ایجاد کرد. ایجاد عرصه جدید قدرت نیز با سیاست‌های تشویقی و تنبیهی عملی است.

به‌نظر می‌رسد درگزینی توانسته بود روابط بین خود و پیروانش را به‌خوبی سامان دهد آن‌چنان‌که پس از سقوط از قدرت، تکاپوهای پیروانش برای قدرت‌گیری مجدد وی نه تنها کاهش نیافته بود بلکه فشار سیاسی طرفدارانش بر وزیر جدید افزایش زیادی را نشان می‌دهد به‌طوری‌که او را به موضع بی‌عملی کامل کشانده بود. وزیر در این زمینه می‌گوید: «مدت یک سال و چند ماه بر مسند وزارت نشستم ولی توانایی حرفی نداشتم... چون اتفاق و اتحاد جماعت را در فساد دیدم، با خود گفتم با این مردم ناقص و رذل، فضیلت و برتری برای من پیدا نخواهد شد. امکان تعویض و عزل آنها هم نیست؛ پس دل بر بیکاری و استعفا گماردم.» (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۷۹-۱۷۷). بااینکه درگزینی در منزل وزیر تحت نظر بود، بر اثر فشار فزاینده پیروان درگزینی اجازه ملاقات به او داد. دوستان وی هر روز بر او وارد می‌شدند و در مقابلش می‌نشستند و او را «مولای ما» خطاب و درباره وزارتش صحبت می‌کردند (همان، ص ۱۷۶).

ب - دور دوم وزارت: از ۵۲۳ تا ۵۲۸ ق.

بازگشت پیروزمندان درگزینی به قدرت با حمایت سنجر، نشان داد که سنجر حضور یک وزیر اصلاح‌طلب مقتدر با برنامه‌های یکپارچه‌سازی امپراتوری را بر

یک وزیر مسالمت‌جو و محافظه‌کار و متمایل به صلح با خلافت چون انوشروان ترجیح می‌دهد. حمایت سنجر از درگزینی، با انتصاب وی به وزارت عراق و قلمرو غربی سنجر و وزارت دخترش (همسر محمود)، وارد مرحله جدیدی شد. برخی از منابع او را وزیر تمامی قلمرو امپراتوری سلجوقی — اعم از شرق و غرب — می‌دانند (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۷۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۰۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ج ۱۹، ص ۱۲۲)؛ اما به نظر می‌رسد انتصاب درگزینی بر وزارت قسمت غربی قلمرو سنجر، عملی نمادین برای نشان‌دادن یکپارچگی امپراتوری بود. سلطان، حمایت خود را از او با واگذاری فرمان‌های نانوشته ولی مهرشده برای تسریع امور ضروری، به حداکثر ممکن رساند. کاتب اصفهانی معتقد است وزیر از این نامه در برانداختن دشمنان و مصادره اموالشان سوء استفاده کرد. فرمان قتل عمویش نیز در یکی از این فرمان‌ها نوشته شده بود (همان، ص ۱۹۹-۱۹۸). تقویت موقعیت درگزینی در برابر مخالفان، او را بر پیشبرد اصلاحات مصمم ساخت.

در این مرحله، درگزینی از روش ضربتی برای اجرای اصلاحات همه‌جانبه بهره گرفت. سلطان محمود، ضعیف و مشغول امور حرمسرا؛ مملکت، بحرانی؛ نیروها، پراکنده؛ و دست درازدستان برای ظلم و ستم گشاده (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۸۴؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۵-۵۴). وزیر آگاه بود که پیشبرد بی‌دغدغه اصلاحات، مستلزم سرکوب مخالفان (اعم از تجزیه‌طلبان و محافظه‌کاران) است. درگزینی خود دو سال باقیمانده سلطنت محمود را صرف اجرای آرمان‌های خود ساخت. در این مرحله، انتقام از مخالفان، بر رفتارهای سیاسی وی سایه انداخت و خشونت بیش از مرحله اول چاشنی اقدامات شد. وی مصادره اموال خاندان‌های بزرگ را از سر گرفت؛ دایره اختیارات امیران نظامی را از طریق نظارت بر امور شاهزادگان محدود ساخت و

سعی کرد با جابه‌جا کردن اقطاع آنها، از پای‌بند شدن و مستحکم کردن بنیان‌های سلطه آنان جلوگیری کند.

وقتی محمود به بستر بیماری افتاد، درگزینی با سیاست خاص و عناوین مختلف، امیران نظامی حاکم بر شهرها (مانند برسق، قزل، قراسنقر، قراطغان) را در ری — تختگاه غربی قلمرو سنجر — گرد آورد (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۸۵).
تجمع آنها در ری، نمادی از یکپارچگی سیاسی امپراتوری بود. این اقدام، مانع از آن شد که امیران مرگ سلطان را بهانه شورش خود قرار دهند؛ و این تدبیر، همزمان با عزیمت سوم سنجر به غرب برای سامان‌دادن به امور بود. امیران نظامی به مدت پنج ماه در ری اقامت گزیدند.

بحران سیاسی ناشی از بیماری و مرگ سلطان، درگزینی را به نابودی کامل دشمنان و زمینه هرگونه شورش احتمالی واداشت. بدیهی است که در عرصه سیاست، اصلاح‌گران نمی‌توانند با کارگزاران محافظه‌کار و ضداصلاحات همکاری کنند. ماشین اصلاحات فقط با کارگزاران معتقد به اصلاحات پیش می‌رود. از این رو، کارگزاران و امیران وابسته به دو جناح مخالف به سرعت تصفیه شدند. لازم است توضیح داده شود که مرگ محمود، مرزبندی سابق جناح‌ها را بار دیگر به هم زد. برخی از دوستان درگزینی، مانند آق‌سنقر احمدیلی، قراسنقر، یرنقش زکوی، به صف مخالفان طغرل — سلطان منصوب سنجر — پیوستند و از داود پسر محمود حمایت کردند. حتی خود درگزینی هم ابتدا در این مسیر گام برداشت اما به محض آگاهی از نیت سنجر، تغییر موضع داد و توانست به طغرل نزدیک شود و وزارت او را با توصیه سنجر به دست آورد. قتل اتابک شیرگیر و پسرش (از جناح تجزیه‌طلب)، قتل عزیزالدین حامد مستوفی (از جناح محافظه‌کار)، مصادره افرادی چون صفی

اوحده مستوفی، انوشروان وزیر معزول، قتلغ رشیدی حاجب، تاج‌الدین دولتشاه‌بن‌علاء‌الدوله، فخرالدوله‌بن‌ابی‌هاشم حسنی، امیر یرنقش زکوی و چندتن از سرشناسان مخالفان را هم می‌توان در راستای تصفیة مخالفان نام برد.

یکی از پر سروصداترین قتل‌ها که بر چهره اصلاح‌گرا نه درگزینی سایه انداخت و بهانه به دست مخالفان داد تا اقدامات او را تحت‌الشعاع قرار دهند، اعدام عین‌القضات همدانی بود. کاتب اصفهانی، وزیر را از یک سو به قتل همدانی و از سوی دیگر به اسماعیلی‌گری متهم ساخته است. در این زمینه، تحلیل وضع سیاسی زمانه به درک رفتار سیاسی درگزینی کمک خواهد کرد. نگرش خوش‌بینانه توأم با همکاری فقهای سنی با سلطنت که در دوره نظام‌الملک به اوج خود رسیده بود، پس از قتل او به تدریج در حال دگرگونی بود. رفتار سیاسی غزالی، شاخص خوبی برای نشان‌دادن این منحنی است. نگرش او از تألیف *نصیحة‌الملوک* و تدریس در نظامیه تا عزلت چندساله‌اش از سرای سلاطین (غزالی، ۱۳۶۳: ۴۵-۴۴؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰۷-۷۶) نشان می‌دهد که رفتارها و جهت‌گیری‌های عالمان در قبال سلطنت در حال تغییر است. سیاست خارجی خصمانه با خلافت و گسترش نفوذ اسماعیلیه در ارکان حکومتی و افزایش ترورها نیز به این بدبینی دامن می‌زد.

درگزینی با درک این تغییر درصدد برآمد بخشی از عوامل شتاب‌زای این بدبینی را رفع کند. تداوم حیات سیاسی و اصلاحات وزیر، وی را ناگزیر ساخت در عرصه سیاست داخلی برخی امتیازات عالمان دین را به رسمیت بشناسد و خواست‌های آنها را اجابت کند. مبارزه با اسماعیلیه، یکی از این مطالبات بود که درگزینی با سپردن عین‌القضات به فقهای متعصب سنی برای محاکمه، خود را از اتهام تعلل در مبارزه با این فرقه مبرا می‌کرد و موقعیت مذهبی خود را به‌عنوان یک شافعی معتقد

تثبیت می‌کرد. او با توجه به توانمندی‌های محدود سلطنت و محدودیت اختیارات وزارت، امکان مبارزه در چندین جبهه را مهیا نمی‌دید. او آگاه بود که اصلاحاتش بخش مهمی از امتیازات و قدرت امیران نظامی و بخشی از دیوانیان را از بین برده بود. حال که درگزینی گام‌های مهمی در تثبیت موقعیت خود برمی‌داشت، اجابت خواست‌های عالمان دین، تأثیر مهمی در این راه داشت. هرچند برخورد حکومت با اسماعیلیان تقریباً گستره‌کاملی از اذیت و آزار، زندان، تبعید و اعدام را شامل می‌شد، فقها بر این اعتقاد بودند که حکومت در تحدید قدرت اسماعیلیه کوتاهی می‌کند. شایعه اسماعیلی‌بودن درگزینی که کاتب اصفهانی نیز به‌طور گسترده بدان دامن زده، بخشی از این تلقی برآیند قدرت‌یابی اسماعیلیه در جریان بحران‌های سیاسی پس از ملک‌شاه بوده و بخشی نیز برآیند توهم آنان از قدرت فزاینده اسماعیلیه و عدم تساهل آنان بوده است. تلاش‌های خطیبی در بزرگ‌نمایی خطر اسماعیلیه در دوره محمد از آن جمله است (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۱۳-۱۱۲). می‌توان گفت تسلیم عین‌القضات که به داشتن آموزه‌های «تعلیمی» در آثارش متهم بوده (عین‌القضات، ۱۳۷۸: ۲۷-۳۱؛ کاتب اصفهانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۳۷-۱۳۸)، نوعی تمایل به امتیازدهی به عالمان بوده است.

درگزینی در عرصه اقتصادی نیز اصلاحات مهم معطوف به یکپارچگی امپراتوری انجام داد. ضرب سکه در عراق به عیار خراسان، از مهم‌ترین این اصلاحات است. هرچند کاتب اصفهانی این سیاست اقتصادی را در جهت زیاده‌ستانی به‌هنگام مصادره ارزیابی می‌کند، این تحلیل آشکارا غرض‌ورزانه است (کاتب اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۹۲). همسان‌سازی عیار سکه‌ها، موانع احتمالی موجود بر سر راه دادوستدهای اقتصادی را رفع می‌کرد. ارزش سکه‌ها از ولایتی به ولایت

دیگر تفاوت می‌کرد و تفاوت عیار و ارزش، موجب سوء استفاده صرافان می‌شد. به سخن دیگر، درگزینی ایده یکپارچگی سیاسی امپراتوری را به ایده یکپارچگی اقتصاد و توسعه تجارت تسری داد؛ و با این اقدام، پا جا پای نظام‌الملک گذاشت و آرمان‌های او را دنبال کرد.

به دنبال اصلاح عیار سکه‌ها، مسئله تعیین دقیق مالیات شهرها مطرح شد. وزیر با وسواسی ستودنی به اموال و درآمدهای ولایت‌ها رسیدگی کرد. برخی از عمال فاسد از جمله عامل شیراز، و رؤسای همدان و ساوه را توقیف و بر اقطاع امرا نظارت کرد (همان، ص ۱۹۳-۱۹۱).

یکی دیگر از اصلاحات مالیاتی درگزینی که جنجال زیادی در پی داشت، وضع مالیات‌های جدید و سرشکن کردن آن بر مردم شهرها و روستاها بود. براساس روایت کاتب اصفهانی، درگزینی به بهانه ساختن مطبخ و شرابخانه سلطانی، به وضع مالیات‌های جدید اقدام کرد. مخالفت نیروهای اجتماعی از جمله بزرگان و سردادن فریاد استغاثه توسط مردم فقیر و نارضایتی شدید سلطان از آن، موجب عقب‌نشینی وزیر شد (همان، ص ۱۹۳). می‌توان گفت این سیاست مالیاتی به حیثیت سیاسی وزیر ضربه زد و موقعیت او را متزلزل کرد. طغرل در پیامی به درگزینی گفت: «آیا کندن پوست بزرگان مکفی نبود که شروع به ریختن خون فقیران و ضعیفان کرده‌ای!» (همان).

موقعیت درگزینی با اصلاحات فوق تضعیف شد. در این وضع، چند عامل دخیل بود: بازگشت سنجر به خراسان، پس از سروسامان دادن به امور غرب قلمرو امکان زیادی برای مخالفان سیاست‌های درگزینی ایجاد کرد. مرگ سلطان محمود و همسرش (احتمالاً مهملک خاتون دختر سنجر) وزیر را از داشتن دو حامی قدرتمند

محروم ساخت. برخلاف محمود که حمایتش از وزیر، تابع مقتضیات سیاسی بود، حمایت همسرش از او جدی بود. اما طغرل دوم، سلطانی نبود که از وزیر قدرتمندی چون او خوشحال شود. روند سقوط وزیر با بروز جنگ بین طغرل — سلطان قانونی — و مسعود — مدعی سلطنت که از سوی خلافت حمایت می شد — تکمیل شد. ظاهراً تلاش‌های وزیر در تدارک سپاه کامل با شکست مواجه شده بود که به شدت از آن انتقاد شد. او همه مشکلات خود را متوجه وزیر ساخت. وزیر پس از پایان جنگ و بازگشت به همدان، بازداشت و اعدام شد (سال ۵۲۸ ق.). هرچند گزارش کاتب اصفهانی غرض آلود است، از فحواي کلامش چنین برمی آید که سلطان از طرف امیران نظامی و دیوانیان و شخصیت‌ها و خاندان‌های متنفذ برای برکناری وزیر زیر فشار قرار گرفت. دشمنان درگزینی با رفتاری که با جسد وی کردند، عمق کینه خود را از او و اصلاحات و رفتار سیاسی‌اش نشان دادند. «برفور جسد درگزینی تکه تکه شد. کاسه سر او را خالی کردند و آن را برای فرزند شیرگیر بردند و او نیز کاسه سر وزیر را آبشخور سگ‌ها کرد. هر بند انگشت او را به کسی که خونی در گردنش داشت، هدیه دادند.» (همان، ص ۱۹۸). در اینکه سنجر در قتل وزیرش که قبلاً فرمان نانوشته ولی مهرشده داده و مورد وثوق کاملش بود، چه واکنشی نشان داده است، خبری در منابع نیامده است. روند تحولات بعدی، از جمله مرگ نابهنگام طغرل (حدود دو ماه پس از قتل وزیر) و روی کار آمدن سلطان مسعود، قضایا را فیصله داد.

نتیجه

درگزینی، به سان بسیاری از نخبگان آن دوره، چهره‌ای دوگانه از خود به یادگار گذاشته است. هردوی این چهره‌ها شگفت‌آور است: چه در بخشندگی، اصلاح‌گرایی، حمایت از عالمان و چه در وجه پیشبرد اهداف با خشونت، زورمداری، مصادره و قتل. دووجهی بودن رفتار سیاسی درگزینی، قضاوت را بسیار مشکل کرده است. کم‌توجهی به یک وجه، ممکن است ما را به دام تحیب یا تفسیق بیندازد. انوشروان و کاتب اصفهانی، انگیزه‌ها و اهداف او را به امور شخصی و عقده حقارت تنزل داده‌اند و اقداماتش را وسیله‌ای جهت کسب ثروت و فرونشاندن عطش ثروت‌اندوزی ناشی از دوران محرومیت پیشینی می‌دانند: «وزیر هرچه خوب بود، خراب کرد و به خوی دهاتی‌گری سرکرد اما رستگار نشد.» (همان، ص ۱۹۰). اما رفتار سیاسی و اجتماعی وی — از جمله برقراری وحدت سیاسی امپراتوری، تحدید قدرت نظامیان و دیوانیان، بخشش‌ها و حمایت از عالمان — همگی حکایت از وجود نگرش‌های آرمانی و اهداف غیرشخصی دارد.

درگزینی، وزیری وظیفه‌مدار بود؛ یعنی می‌دانست چه می‌خواهد و برای نیل به خواست‌های خود، روش‌های ویژه خود را داشت. او در این راه، کمتر به افراد اعتماد داشت. وی در رفتار سیاسی، خود را بیشتر فردی ناسازگار با طبقات فرادست نشان داده است. چنین نگرش، گاهی ناشی از نوسانات در رفتار نخبگان قدرت و ناپایداری اتحادها و گاهی ناشی از خاستگاه اجتماعی فرودستانه‌اش بود. با این همه، او سعی کرد بین گروه کوچک حامیانش، همبستگی شدیدی ایجاد کند. به‌نظر نگارنده، درگزینی جهش به‌سوی یک رهبری فره‌مندانه را درپیش گرفته بود؛ اما کوتاهی عمر وزارت و افزایش تهدیدات علیه وی، فرصت تکمیل این روند را برایش فراهم نساخت. تمسک سلاطین بعدی به فرزندان و شخصیت‌های وابسته به

این خاندان، نشان‌دهنده تجلی چنین برداشتی از او در جامعه سلجوقی است؛ به عبارت دیگر، می‌توان نوع تلقی سلاطین و دیوانیان از درگزینی را با تلقی از خواجه نظام‌الملک مقایسه کرد. همان‌طور که برکیارق با توجه به پذیرش مردمی و وجاهت خاندان خواجه، فرزندان او را به وزارت برگزید، سلطان مسعود و سلاطین متأخر سلجوقی نیز با انتخاب فرزندان درگزینی، درصدد تثبیت موقعیت خود برآمدند. کاتب اصفهانی با وجود دشمنی با این خاندان، بازهم نتوانست واقعیت‌های موجود در جامعه را پنهان سازد؛ و در تحلیل تحولات دوره مسعود می‌نویسد: «گمان کرد که اگر از جماعت درگزینان کسی را وزارت دهد، رسوم کهنه‌شده اقتدار و سطوت را بار دیگر احیا و نو می‌کند. پس عمادالدین [ابوالبرکات درگزینی] را عهده‌دار وزارت کرد.» (همان، ص ۲۱۷).

درگزینی با درک ناهماهنگی بین تصویر، نقش و جایگاه وزیر، درصدد هماهنگ‌سازی آن برآمد. قرارگرفتن شخصیت‌های ضعیف در جایگاه و نقش وزارت، بر انحطاط آن افزوده بود. تغییر این معادله و برقراری توازن و تعادل بین آن دو، از برنامه‌های بنیادین درگزینی بود. او پی برده بود که وسعت عمل و میزان نفوذ نهاد وزارت در ساختار سیاسی کاهش یافته است. این روند همچنین حاصل روند فزاینده قدرت امیران نظامی و کاهش نقش سلطان در ساختارهای جامعه بود. او در دوران پرتنش وزارتش توانست جایگاه و نقش خود را در نزد سلطان و دیوانیان و نظامیان بهبود بخشد و فعالیت‌های بغرنج و غیرشفاف جناح‌ها را کاهش دهد. اما واقعیت آن است که او نیز به‌سان بسیاری از نخبگان اصلاح‌طلب، توفیقی در نهادهای ساختن این اقدامات به‌دست نیاورد. خود او قربانی شکست اقداماتش

شد. اما دست‌کم تصویر اصلاح‌طلبانه و احیاگرانه قدرت وزارت و سلطنت درحافظه تاریخی دوره سلجوقی باقی ماند.

کتابنامه

ابن اثیر، عزیزالدین علی بن اثیر. ۱۳۶۱. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران. ترجمه علی هاشمی حایری. ج ۱۹. تهران: علمی.

ابن جوزی، ابی‌الفرج عبدالرحمن بن علی جوزی. ۱۴۱۲ ق. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا. ج ۱۷. بیروت: دارالکتب العلمیه.

اقبال، عباس. ۱۳۳۸. وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. تهران: دانشگاه تهران.

امیرکبیری، علیرضا. ۱۳۷۷. سازمان و مدیریت. تهران: ملک.

حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی. ۱۳۸۰. زبدة التواریخ: اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی. ترجمه رمضان علی روح‌اللهی. تهران: ایل شاهسون بغدادی.

حلمی، احمد کمال‌الدین. ۱۳۸۳. دولت سلجوقیان. ترجمه و اضافات عبدالله ناصری طاهری. تهران: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.

خواندمیر، غیاث‌الدین همادالدین. ۱۳۵۵. دستورالوزراء. تصحیح سعید نفیسی. چ دوم. تهران: اقبال.

_____ . ۱۳۸۰. حبیب‌السير. به اهتمام جلال‌الدین همایی.

ج ۲. تهران: خیام.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. ۱۳۶۴. *راحة الصدور و آية السرور*. تصحیح محمد اقبال و توضیحات مجتبی مینوی. چ دوم. تهران: امیرکبیر.

ستارزاده، ملیحه. ۱۳۸۴. *سلجوقیان*. تهران: سمت.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. ۱۳۶۲. *مکاتیب سنایی*. به اهتمام نذیراحمد. تهران: فرزاد.

طباطبایی، جواد. ۱۳۷۴. *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*. چ چهارم. تهران: کویر.

طهماسبی، ساسان. ۱۳۸۲. «رقابت عراقی‌ها و خراسانی‌ها در دیوانسالاری سلجوقی»، *نامه انجمن*، ش ۳ و ۴.

عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام. ۱۳۶۴. *آثار الوزراء*. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). چ دوم. تهران: اطلاعات.

عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد. ۱۳۷۸. *دفاعیات و گزیده حقایق*. ترجمه و تحشیه قاسم انصاری. تهران: منوچهری.

غزالی، ابو حامد محمد. ۱۳۶۳. *فضایل الانام من رسائل حجة الاسلام*. به تصحیح عباس اقبال. تهران: سنایی و طهوری.

قزوینی رازی، نصیرالدین الرشید عبدالجلیل. ۱۳۵۸. *نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض*. تصحیح میرجلال‌الدین محدث. تهران: انجمن آثار ملی.

قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء. ۱۳۶۴. *تاریخ الوزراء*. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

کاتب اصفهانی، عمادالدین. ۱۳۵۶. تاریخ سلسله سلجوقی. تلخیص بنداری اصفهانی، ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

_____ . ۱۳۷۸. *خریده‌القصیر و جریده‌العصر: فی ذکر فضای اهل فارس*. تحقیق عدنان محمد آل طعمه. ج ۳. تهران: میراث مکتوب.

کلوزنر، کارلا. ۱۳۶۳. *دیوانسالاری در عهد سلجوقیان*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.

لمبتون، آن. ۱۳۷۲. *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.

مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۲. *نزهة القلوب*. تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.

مقدسی، محمدبن احمد. ۱۹۰۶م. *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. طبع ثانی. لیدن: بریل.

منشی کرمانی، ناصرالدین. ۱۳۵۷. *نسایم الاسحار من لطایم الاخبار*. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). تهران: اطلاعات.

میرخواند، محمدبن خاوندشاه‌بن محمود. ۱۳۸۰. *روضه‌الصفاء*. به تصحیح جمشید کیان‌فر. ج ۶. تهران: اساطیر.

نیشابوری، ظهیرالدین. ۱۳۳۲. *سلجوقنامه*. تهران: کلاله خاور.

هانتینگتون، سامویل. ۱۳۷۵. *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۶۲. *جامع‌التواریخ (بخش آل سلجوق)*. به اهتمام احمد آتش. تهران: دنیای کتاب.

ياقوت حموى، شهابالدين عبدالله. ١٣٩٩ق. معجم البلدان. ج ٢. بيروت: دار
احياء التراث العربى.

Abstract

Given to the important role of agents in historical changes, providing a new analysis on their political behavior is necessary

For explaining Iran,s political changes. This analysis will be more valuable, if one pay attention to the role of reformist figures in political changes. Abulqasim Dergazini is one of these figures that judgments about his characters are not right, as a result of lack of critical historiography in our historical studies. although , there is no agreement about his political behavior in historical documents, his character has been portrayed as a corrupt and killer politician. Dergazini,s role in revealing saljuqe empire,s unity will become explicit, if one put away these prejudiced accusations. This article, by questioning predecessor,s work , will shed a new light on Dergazini political behavior.

Key words; Abulqasim Dergazini, political behavior , reforms, Saljuques empire , sultan mahmoud, sultan tugrol II.